

# تاریخ روایی شاعران

دفعہ دوم

فروغ فرخزاد

حسن مفاخری

مصلحہ

پبلشرز





سرشناسه: فرخزاد، فروغ، ۱۳۴۵-۱۳۱۳  
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ روایی شاعران / حسن مفاخری - ۱۳۵۱.  
مشخصات نشر: تهران: فصل پنجم، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری: [۳۷۰]ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۹۰۲-۴  
موضوع: شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشت نامه  
رده بندی کنگره: PIR ۸۱۶۴/۱۴۰۱  
رده بندی دیویس: ۸ فا ۱/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۷۲۸۶۸

# تاریخ روایی شاعران

دفتر دوم

## فروع فرخزاد

حسن مفاخری

## فصل پنجم / ناشر تخصصی شعر

---

تاریخ روایی شاعران / حسن مفاخری  
چاپ اول: ۱۴۰۱ / شمارگان: ۳۰۰ نسخه  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۹۰۲-۴  
صندوق پستی ناشر: ۱۳۱۴۵-۴۵۱

مرکز پخش: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدی زاده، شماره ۴، واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۹۰۹۸۴۷ - ۹۱۳۱۵۹۱۸۹۱ - تلفکس: ۶۶۹۰۹۸۴۸

fasle5.1386@gmail.com

www.Fasle5.ir

instagram:fasle5

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

## فهرست

- ۱۱.....مقدمهٔ استاد سعید بیابانکی
- ۱۴.....پیشگفتارِ استاد حسین آهی (بر دفترِ اوّل)
- ۱۸.....مقدمهٔ مؤلف
- ۲۸.....مختصری از زندگی و شعر فروغ فرخزاد
- ۳۵.....تولد فروغ
- ۳۶.....دوران کودکی
- ۴۵.....خُلُق و خوی فروغ
- ۴۸.....عشق دوران کودکی
- ۴۹.....نامه‌ای از فروغ به پرویز در دوران قبل از ازدواج
- ۵۱.....ازدواج فروغ
- ۵۳.....خاطره‌ای از پسر فروغ
- ۵۵.....شروع شاعری
- ۵۶.....بریده‌هایی از نامه‌های مختلفِ فروغ به پرویز
- ۶۹.....جداییِ فروغ از پرویز
- ۷۱.....علّت جدایی از زبان کامیار
- ۷۲.....خاطراتی از عبدالکریم پرتو
- ۷۸.....خاطره‌ای از فریدون مشیری از چاپ نخستین شعر فروغ
- ۷۸.....رابطه با ناصر خدایار
- ۸۰.....ریگ ته جوی
- ۸۷.....خاطره‌ای از شجاع‌الدّین شفا

- ۸۹..... بعد از جدایی
- ۹۱..... اولین تلاش برای دیدار با فرزند بعد از جدایی
- ۹۲..... خاطره‌ای دیگر از فریدون فرخزاد
- ۹۳..... خاطراتی از خانواده فروغ
- ۹۵..... فروغ و لعبت والا
- ۹۶..... خاطراتی از طوسی حائری
- ۱۰۶..... بریده‌ای از چند نامه فروغ به پرویز قبل از مسافرت به ایتالیا
- ۱۰۹..... در دیاری دیگر
- ۱۶۰..... بریده‌ای از دو نامه فروغ به پرویز از ایتالیا
- ۱۶۱..... دیدار با فروغ برای اولین و آخرین بار در آلمان
- ۱۶۶..... ماجرای شعر «مرگ من روزی فرا خواهد رسید»
- ۱۶۸..... چند خاطره از برادر فروغ امیر مسعود
- ۱۷۰..... این دنیای کوچک
- ۱۸۹..... فروغ و گلستان
- ۱۹۰..... خاطره‌ای دیگر از پوران در رابطه با فروغ و گلستان
- ۱۹۱..... دو خاطره از منوچهر آتشی
- ۱۹۳..... خاطراتی از شمسی فضل‌اللهی
- ۱۹۹..... خاطراتی از سفر به تبریز برای ساخت فیلم «خانه سیاه است»
- ۲۰۱..... خاطراتی از رضا براهنی
- ۲۰۵..... بخشندگی فروغ
- ۲۰۶..... فروغ و سهراب

- ۲۰۶.....خاطراتی از حسین منصوری (پسر خوانده فروغ)
- ۲۱۴.....پسر خوانده
- ۲۱۵.....کالد به جای گوشت!
- ۲۱۶.....خاطره‌ای از کامیار
- ۲۱۸.....نظر مسعود فرزاد دربارهٔ فروغ
- ۲۱۹.....خاطراتی از م. آزاد
- ۲۲۸.....استفاده از فرم تعزیه
- ۲۲۹.....هر چه برای گفتن داشته باشم، در فیلم گفته‌ام
- ۲۲۹.....نمایش «خانه سیاه است» در کانون فیلم
- ۲۳۴.....چند خاطره از یداله رؤیایی
- ۲۳۶.....جسارت و پس زدن محدودیت‌ها
- ۲۳۷.....دو خاطره از محمد حقوقی
- ۲۳۸.....دو خاطره از پرویز بهرام
- ۲۳۹.....چند خاطره از محمدعلی سپانلو
- ۲۴۵.....اخوان و فروغ
- ۲۴۸.....ترجمهٔ شعر فروغ
- ۲۵۲.....مصاحبهٔ صدرالدین الهی با فروغ
- ۲۶۰.....دو خاطره از مجید روشنگر
- ۲۶۳.....خاطراتی از علی‌اکبر کسمایی
- ۲۶۶.....دو خاطره از پوران طاهباز
- ۲۶۸.....خاطراتی از نادر نادرپور



- ۲۷۵..... دو خاطره از پرویز پورحسینی  
 ۲۷۶..... تابلوی فروغ  
 ۲۷۷..... گزیده‌ای از نامه‌های فروغ به ابراهیم گلستان  
 ۲۸۸..... خاطراتی از ابراهیم گلستان  
 ۲۹۱..... دو خاطره از احمدرضا احمدی  
 ۲۹۲..... خاطراتی از جلال خسروشاهی  
 ۳۲۰..... پیشگویی دختر کولی  
 ۳۲۰..... ۳۳ سالگی  
 ۳۲۱..... آخرین دیدار فروغ با مادرش  
 ۳۲۴..... آخرین دیدار پوران با فروغ  
 ۳۲۵..... صحبت‌های ابراهیم گلستان در رابطه با مرگ فروغ  
 ۳۳۰..... تصادف و مرگ فروغ  
 ۳۳۷..... اخوان و خیر مرگ فروغ فرخزاد  
 ۳۴۳..... خاکسپاری فروغ از نگاه مسعود کیمیایی و اسماعیل نوری علا  
 ۳۴۶..... تشییع جنازه و خاکسپاری پیکر فروغ  
 ۳۵۴..... مشایعت  
 ۳۵۷..... یک تکه از نامه‌ فروغ به پرویز  
 ۳۶۹..... فهرست منابع و مأخذ

# فروغ فرخزاد





## مقدمهٔ استاد سعید بیابانکی

به نام خدایی که نوآوری، سنتِ اوست

برای من که سال‌هاست در هوای واژه‌ها نفس می‌کشم و در جهان زیبا و رازآلودِ شعر قدم می‌زنم، سرک کشیدن به گم‌گوشه‌های دنیای شاعران همواره جذاب بوده و هست. نه فقط برای من، برای هر ایرانیِ اهلِ دلیِ خبردار شدن از عالم شاعران و این که در خلوت و زندگی شخصی و مراودات با دیگران چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و چه سروده‌اند یا چه نوشته‌اند و چه خوانده‌اند، بخشی از لذت بردن از شعر است.

اتفاقاً برای بخشی از دوستداران شعر، این بخش از جهانِ ادبیاتِ شیرین‌تر است. به همین دلیل بسیاری از مطایبات و شیرین‌زبانی‌ها و چه بسا بداهه‌گویی‌ها و شوخی‌های شاعران با یکدیگر که در پاره‌ای از مواقع شکل هجو به خود گرفته بیشتر مورد عنایت و رضایت شعر دوستان است تا خودِ شعرهایی که شاعران به واسطه آن‌ها به شهرت و اعتبار رسیده‌اند. چه بسا مردم مثلاً فلان بیتِ منسوب به اخوان را که صرفاً یک شوخی است بیشتر از شعر درخشان زمستان در حافظه دارند!

حواشی زندگی شاعران با سایر چهره‌ها یک تفاوت عمده دارد. خلق‌الله همواره به حواشی زندگی هنرپیشه‌ها و خوانندگان و ورزشکاران و اهل سیاست علاقمند بوده و هستند. ولی گم‌گوشه‌های زندگی این چهره‌ها بیشتر در ازدواج و طلاق و ازدواج مجدد و بچه‌دار شدن و از این باشگاه به آن باشگاه رفتن و از این دست اتفاقات است. در صورتی که روایت‌های زندگی شاعران بیشتر از جنس کلام است. به بیان دیگر خود این حواشی بعضاً به یک اثر و اتفاق ادبی شباهت دارد تا صرفاً یک حاشیهٔ ناب برای جرایدِ زرد و صفحات مجازی. به همین دلیل

دنبال‌کنندگان حواشی و روایت‌های زندگی شاعران با علاقمندان به اتفاقات زندگی خصوصی سایر چهره‌ها یک تفاوت عمده دارند.

اتفاقات زندگی شاعران چه بسا به رمزگشایی از شعرشان کمک شایسته‌ای می‌کند چرا که شعر، خود خود زندگی است. در صورتی که اتفاقات زندگی مثلاً یک بازیگر معمولاً به ارزش هنری یک فیلم سینمایی ارتباطی ندارد چرا که خالق فیلم، نویسنده و کارگردان هستند، نه بازیگر. همین نسبت را می‌توان با زندگی خوانندگان و ورزشکاران هم قیاس کرد. ولی شاعران در زندگی از فقر و عشق و غم و شکست و همه شئون می‌توانند یک شعر ناب خلق کنند. اگر هم خودشان نتوانند اثری بیافرینند این روایات می‌تواند منبع الهامی باشد برای شاعران نسل‌های بعد که خواننده این اتفاقات هستند برای همین است که اساساً جنس روایات زندگی شاعران از ریشه با روایات سایر چهره‌ها متفاوت است.

جلد نخست (تاریخ روایی شاعران) به کوشش برادر ارجمند و ادیبم جناب حسن مفاخری، وقتی به دستم رسید زمین گذاشتنش برایم بسیار دشوار بود. مثل مغناطیس مرا جذب کرده بود و رها نمی‌کرد. خواندن روایات جذاب و عجیب و بعضاً طنز از زندگی بهار و عارف و فرخی و عشقی و ایرج برای من که روزگاری است با شعر این عزیزان زندگی می‌کنم لذتی چندباره داشت. خاصه آنکه دیباچه آن کتاب نفیس به قلم جان شیدای عالم شعر امروز حضرت استاد حسین آهی بود که خاک بر او خوش باد. بزرگمردی که بسیار از او آموختم و روایت‌های زندگی آن نازنین نیز به زیبایی همین روایاتی است که پیش روی شماست.

در کتاب پیش رو ناشنیده‌ها و ناگفته‌هایی از پنج نام درخشان شعر امروز می‌خوانید که هر ایرانی اهل ذوق و هر فارسی زبان اهل دلی با نام و شعر این شوریدگان آشناست. نیما، شهریار، اخوان، سهراب و فروغ<sup>۱</sup>.

۱. ابتدا قرار بود که ماجراهای مربوط به این شاعران در یک جلد آورده شود اما به دلیل بالا رفتن حجم کتاب، تصمیم بر آن شد که هر شاعر در یک جلد مجزا آورده شود.

جلد دوم این مجموعه هم چونان جلد نخست چنانم مست کرد که دامنم از دست برفت. از مؤلف این کتاب، بسیار سپاسگزارم که سال‌ها برای گردآوری و تدوین و مستندسازی این کتاب زحمت کشیده است. باشد که با خوانده شدن این اثر فاخر، توسط شعردوستان عزیز و اهل کتاب و مطالعه، گرد ملال از رخ این عزیز سترده شود.

با سپاس و احترام بی‌کران

سعید بیابانکی

۱۴۰۰ / ۴ / ۵

## پیشگفتار استاد حسین آهی (بر دفتر اول)

با نام آنکه مهربان‌ترین است

هرگاه که از سوی دوستان و هم‌میهنانم بر من فرمانی داده می‌شود، ناخودآگاه این بیت مشهور فرزددق را فریاد می‌آورم و از طفره رفتن و تحاشی کرانه می‌گیرم و صمیمانه به جان می‌پذیرم:

مَا قَالَ لَا! قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ      لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لِأَعْمِ نَعْمًا

نویسنده آگاه و فاضل مفضل، جناب آقای حسن مفاخری، رساله‌یی را در تدوین خاطره‌ها و داستان‌های واقعی سخنوران و شاعران سده اخیر، پس از تحمّل رنج‌ها و مشقت‌ها فراهم آوردند و بر من فرض کردند که پیشگفتاری را بر این رساله به رشته نگارش کشم.

در آغاز به مصداق همان بیت، با بی‌میلی پذیرفتم، اما آن هنگام که تورقی کردم تا مایه و اندازه ادبی رساله حاضر را بسنجم، آفرین‌ها گفتم و احسنت‌ها آغاز کردم. زیرا به اندازه‌یی در تدوین این داستان‌های شیرین دقت کرده بودند و در انتخاب آن‌ها، دقیقه‌یابی به خرج داده بودند که نمی‌توانستم به شوق نیایم.

نوشتن و فراهم آوردن حکایت‌های شیرین و عبرت‌آمیز از دیرباز در ادب فارسی مرسوم بوده، تا آنجا که دست کم می‌توان سابقه‌یی هزار و چندصد ساله برای آن لحاظ کرد. مخایل و علایم این حکایت‌ها را حتی در حواشی تفسیر طبری نیز می‌توان جستجو کرد.

۱. هرگز نگفت (نه)، مگر در تشهدش. اگر تشهد نبود (نه) ای او (آری) بود. اشاره به «الشَّهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

قصه و حکایت و داستان در روزگاران دیر و دور از آنجا که همانند نمایش تئاتر و سینما اندکی انسان را از غوغا و شغب ایام رها می‌ساخته، تنها مَقَرَّ آدمی از تلخی‌ها و ناخوشی‌های روزگار به شمار می‌آمده. قصه‌ها و حکایت‌ها، شیرین‌ترین دارو در برابر تلخی‌ها و مؤثرترین مرهم برای خستگی‌های زندگی به کار می‌رفته، تا آنجا که در کتاب کریم نیز سوره‌یی مفصل با نام قِصَص، ثبت شده است.

در منابع عرفانی همانند: رسالهٔ قشیری تألیف امام قشیری، طبقات الصوفیه، بستان‌العارفین، مرصادالعباد، اللّمع، احیاءالعلوم، کیمیای سعادت، تذکرةالاولیا، تمهیدات عین‌القضاة، اسرارالتوحید، شرح‌التعرّف، کشف‌الحقایق، کشف‌المحجوب هجویری، مصباح‌الهدایه، نفحات‌الانس، مقالات شمس، صدها داستان و حکایات تأثیرگذار عرفانی را می‌توان فهرست کرد.

همچنین در تفسیرهای فارسی قرآن از جمله: تفسیر طبری، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر منهج، تفسیر کشف‌الاسرار و ده‌ها تفسیر دیگر که عمری هزارساله دارند، از حکایات و قصص مشحون‌اند.

مهم‌تر آنکه: کتاب‌های منظوم عرفانی اساساً از حکایت‌های رنگین و گوناگون بُنیان یافته‌اند که از آن جمله‌اند: حدیقهٔ سنایی، منطق‌الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، مثنوی جلال‌الدین بلخی، مخزن‌الاسرار و امثال آنها...

کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، انوارِ سهیلی، سندبادنامه، مُجمل‌التواریخ و القِصص، قابوس‌نامه، چهارمقاله، تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه، گلستان، و همانند آن‌ها که از منابع درجه اول زبان فارسی شمرده می‌شوند، هر یک از صدها حکایت بلند و کوتاه فراهم آمده‌اند.

از همه مهم‌تر؛ در زبان فارسی، مراجع و منابعی می‌توان یافت که اساس



آن‌ها بر حکایت استوار است. مانند: جوامع الحکایات عوفی، فرج بعد از شدت، جامع التمثیل، گلستان، مجمع الحکایات، لطایف الطوائف، مجالس قاضی نورالله، مجمع الامثال و...

مهم‌ترین منابعی که با رساله نویسنده دقیقه‌یاب، جناب آقای حسن مفاخری تناسبی چشمگیر دارد، کتاب‌هایی را می‌توان نام برد که در احوال شاعران و حکایات مربوط به آنان به رشته نگارش کشیده است، مانند تذکره‌های زبان فارسی که فهرست‌شان بسیار فراوان است.

تذکره را در مجلد نخست فرهنگ معین، صفحه (۱۰۵۷) این‌گونه می‌خوانیم:

تذکره tazkera [=ع.تذکره] ۱- (اسم مصدر) یادآوری ۲- آنچه موجب یادآوری شود. وسیله تذکر، یادگار ۳- یادداشت ۴- مجموعه کتابی که در آن ترجمه احوال شاعران و نویسندگان را گرد آورند ۵- گذرنامه یا پاسپورت.

در زبان فارسی ده‌ها تذکره گرانسنگ فهرست شده است که بیشتر آن‌ها با بهترین وجهی به تصحیح رسیده‌اند. که از آن جمله‌اند:

بخش اول: لباب‌الالباب محمد عوفی، تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، تذکره نصرآبادی، تحفه سامی، تذکره عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین در هفت مجلد، تذکره ریاض‌الشعراء در پنج مجلد، تذکره هفت اقلیم، تذکره آتشکده آذر، تذکره مجمع‌الفصحاء در شش مجلد، تذکره شاعران تهران...

بخش دوم: البته تذکره‌های پُرشماری نیز در کتاب‌فروشی‌ها دیده می‌شوند که شاید برای ارباب تحقیق منافی نیز داشته باشند، نظیر: هزار غزل از هزار شاعر، از رودکی تا شهریار، از بهار تا شهریار، دیدار با پارسی‌سرایان و...

در معرفی بخش نخست باید گفت که در ترجمه احوال شاعران، هیچ حکایتی که در زبان‌ها جاری بوده، از قلم نیفتاده. گاه نیز قصه‌های بی‌سر و تهی به رشته نگارش کشیده و به شاعران و سخنوران نسبت داده اند که بی‌تردید از اعتبار مؤلف و اثرش سخت می‌کاهد.

و اما درباره کتاب حاضر باید گفت که این مؤلف نکته‌یاب، حکایاتی را درباره مشاهیر شاعران این قرن فراهم آورده که یا شاعر، خود در حواشی دیوان خود قلمی کرده و یا دوستان و مصاحبانش که در آن واقعه نقش داشته اند، به قول قدما از سواد به بیاض آورده‌اند، گاه نیز این داستان‌ها و حکایات با خامه فرزندان و بستگان آنان به رشته تحریر درآمده است.

مجلد نخست این رساله گران‌سنگ، در ترجمه احوال و نمونه آثار و حکایات شیرین پنج تن از شاعران و سخنوران و مشاهیر سده اخیر است که از آن جمله‌اند:

ایرج میرزا، عارف قزوینی، محمدتقی بهار، میرزاده عشقی، فرّخی یزدی

با این آرزو که در مجلّات بعدی این رساله‌ها، مؤلف باریک‌بین و نکته‌دان این اثر، جناب مستطاب، آقای حسن مفاخری در تدوین و تصحیح تذکره‌های معاصر نیز همت کنند و در ترجمه احوال تمامی سخنوران و شاعران یکصد ساله اخیر را به همراه حکایت‌هایی که درباره آنان در افواه ساری و جاری است؛ بکوشند و گوی از میدان دیگر مؤلفان برآیند.

ایدون باد و ایدون‌تر باد.

پنجم آذرماه ۱۳۹۷ خورشیدی

تهران، حسین آهی

## مقدمه مؤلف

### به نام خداوند جان و خرد

خالق جهان هستی در زیر سپهر نیلگون، گنج‌هایی به امانت سپرده است که کلید گشودن آن را به زبان شاعران سپرده است. این شعر از امام محمد غزالی است و اشاره به همین گفته است:

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| سخن از گنبد کبود آمد         | سخن از آسمان فرود آمد     |
| گر بُدی گوهری ورای سخن       | آن فرود آمدی به جای سخن   |
| سخن از هرچه در جهان، بیش است | آدمی زان ز همگنان پیش است |



ابتدا خداوند بزرگ را سپاس می‌گویم که دفتر اوّل کتاب «تاریخ روایی شاعران»، با وجود مشکلات فراوان و سختی‌های بسیار به چاپ رسید و اینک به دفتر دوم این مجموعه رسیدیم.

ما در این کتاب به زندگی فروغ فرخزاد پرداخته‌ایم. شاعران بزرگ کسانی هستند که سراپا و تمام وجود خود را به شعر سپرده‌اند. شاعرانی که حواسشان از زندگی روزمره پرت بوده است. این شاعران به خوبی دریافته بوده‌اند که «الهی شعر» غیور است و تنها کسانی را به مقام فرزندگی قبول می‌کند که سراپا و تمام وجود خود را به او بسپارند و تمام گوش هوششان به پیغام سروش او باشد. شاعرانی که فارغ از هر کار به کار شعر پرداخته‌اند و شکننده قانون و نظم جاری زندگی بوده‌اند، به همین علت مردان محترم و منظم و قالب‌گیری شده در نظم جاری زندگی به آن‌ها به دیده تردید می‌نگرند.

بعد از چاپ دفتر اول این مجموعه، بسیاری به تمجید از آن پرداختند و با وجود بسیاری از کاستی‌ها و عیوب، فواید آن را نیز دیدند و ما را تشویق به ادامه راه کردند. بسیاری از طاعنان و ملامتگران نیز که جز کاستی‌ها و کمبودها، چشم به چیز دیگر ندارند، زبان به طعن گشودند که این کار، جز جمع‌آوری مطالب و در کنار هم قرار دادن حکایات شاعران که در کتب دیگر نیز هست، چیز دیگری نیست و خوانندگان می‌توانند به آن کتب و منابع رجوع کنند و آن‌ها را بخوانند، دیگر چه نیاز به تألیف این کتاب است؟

با شنیدن این حرف‌ها به یاد سفر چند سال پیش خود به اصفهان و دیدن «باغ پرندگان» آن شهر افتادم که در آن پرندگان بسیاری را، از نقاط مختلف جهان گرد آورده بودند. بسیاری از این پرندگان بومی اطراف و اکناف جهان بودند که در یک جا جمع‌آوری شده بودند. به عنوان مثال از آمریکای شمالی، جنگل‌های آمازون، جنوب شرق آسیا، هندوستان، مناطق کویری و دیگر اقالیم... با خود گفتم که اگر این افراد ملامتگر، این باغ را ببینند، حتماً به سازندگان آن خواهند گفت چه کار بیهوده‌ای! هر کس بخواهد مثلاً «جغد کوتوله آمریکای شمالی» را ببیند می‌تواند به آمریکای شمالی برود و آن را در آنجا ببیند. یا می‌تواند برای دیدن طاووس به هندوستان و برای دیدن دارکوب به فلان جا برود. اما به راستی آیا برای همه این امکان و فرصت وجود دارد که برای دیدن انواع پرندگان به تمام نقاط دنیا سفر کنند؟

طبیعی است که بررسی جریان‌های ادبی - اجتماعی معاصر ایران بدون ثبت جزئیات حوادث و اتفاقاتی که بر این بزرگان رفته است امکان‌پذیر نیست.

در اینجا شایسته می‌دانم که قلم را به «دکتر بهروز جلالی» بسپارم که در مقدمه کتاب خود: «جاودانه زیستن، در اوج ماندن» در این باره چه خوش

گفته‌اند: «باید به سؤال جواب داده شود که: تا اکنون و از اکنون تا آینده، زندگی کدامین شاعر و نویسنده این دیار از پرده ابهام و تیرگی برون افتاده است - و یا حتی پا را فراتر بگذاریم: تاریخ تولد و ازدواج کدامین شاعر و نویسنده این دیار بر شما روشن و آشکار شده است؟ - که ما بر آن شدیم تا زندگی این بزرگان را برای خیل خواننده «روشن» کنیم؟

همان‌طور که می‌دانیم زندگی بسیاری از شاعران و هنرمندان این دیار به اندازه‌ای در رمز و ابهام مانده است که تاریخ تولد و وفات آن‌ها هم معلوم نیست تا چه رسد به اعمال و رفتار آن‌ها در زندگی خصوصی‌شان!

این رازداری و در سایه زندگی کردن و در روشنی هنرمند بودن، از آغاز همزاد اندیشه هنرمند این دیار بوده است و تا زمان‌های دیگر نیز - که چشم من و شما را بر آن گذری نیست - خواهد بود! این رازداری و محافظه‌کاری جبلی هنرمند ایرانی - و شاید هنرمند شرقی - سبب‌های اجتماعی بی‌شماری دارد که اگر روزگاری جامعه‌شناسی هنر این دیار نوشته شود، پاسخی از بهر آن خواهد یافت.

این را - همچون اصلی مسلم - پیشاپیش دانسته‌اند و دانسته‌ایم که تا کوچک‌ترین زوایای زندگی یک هنرمند شناخته نگردد، فهم آثارش - آن‌سان که شایسته و سزاوار است - در عرصه «امکان» نخواهد گنجید؛ این را در دیاری دیگر گفته‌اند و به آن هم چه خوب عمل کرده‌اند. بدان اندازه که هنرمند آن دیار هنگامی که خاطرات خود را برای آیندگان رقم می‌زند دیگر پروایی از ساکنان زمانه خود ندارد، و ساکنان زمانه آن هنرمند نیز البته به بی‌تحملی و ناشکیبایی ذهنیت ما مبتلا نیستند که از بهر هر گفته و نوشته او تویخ‌نامه‌ای جاودانی برایش صادر کنند و هنوز مرکب خاطراتش نخشکیده، تاج خار و طناب دار بر سر و گردنش بیفکنند.

باری، این تجربه تلخ هنرمند این دیار - که باید رفتار و زندگی داخلی خود را از چشم خلایق برکنار بدارد - ریشه در اعماق تاریخ دارد، ریشه در شمع آجین کردن عین القضاة و سهروردی و به دار آویختن حلاج دارد، ریشه در کتاب سوزانی‌های بسیار دارد و آتش به سوختن سرود و شعر فروزان داشتن‌ها!

و به قول خانم فرزانه میلانی (مؤلف کتاب «فروغ فرخزاد، زندگینامه ادبی همراه با نامه‌های چاپ نشده»): «خواننده مشتاق فرخزاد به اطلاعات تازه‌ای که بوی کهنگی ندهد، دسترسی ندارد. ولی این بی‌اطلاعی فقط شامل حال فرخزاد نیست. مگر درباره جزئیات زندگی دیگر بزرگان ادب فارسی چه می‌دانیم؟ از زندگی فردوسی و حافظ و سعدی و نظامی گنجوی و ناصر خسرو و عطار چه می‌دانیم؟ برای بسیاری از آن‌ها آرامگاه ساخته‌ایم، ولی خانه کدام یک را به میراث فرهنگی تبدیل کرده‌ایم؟ از زندگی رابعه، نخستین زن شاعر ایرانی چه اطلاعاتی در دست داریم؟... درباره هنرمندان معاصر چه می‌دانیم؟ کدام زندگینامه جامع و کاملی حوادث و زوایای زندگی و خصوصیات شخصیت نیما یوشیج، احمد شاملو، اخوان ثالث و ابراهیم گلستان را وارسی کرده است؟

طبعاً عوامل متعدّد و گوناگون به تضعیف روایت شخصی در ایران کمک کرده است. به عبارت دیگر، تصادفی نیست که تعداد زندگینامه‌ها به طور اعم و زندگینامه‌های زنان به طور اخص چنین محدود است. البته، در سطح فردی، این می‌تواند نوعی سلیقه و انتخاب شخصی باشد که قابل احترام است. اما هنگامی که در ادب ملی ما برای مدت‌ها به این گونه ادبی، که بازار کتاب را در ممالک متعددی تسخیر کرده، عنایت چندانی نمی‌شود، موضوع را باید از چشم‌انداز وسیع‌تر و در چهارچوبی فرهنگی بررسی کرد.»

و باز ایشان در جای دیگری از کتابشان آورده‌اند: «یکی از ویژگی‌های

تجدّد در عرصه اجتماعی - سیاسی، درنوردیدن مرزهای سنتی و زیر پا گذاشتن سکوت‌های آبا و اجدادی است. بازتاب این ویژگی در صحنه ادبیات، پذیرفتن این اصل است که زندگی شخصی / خصوصی می‌تواند شیرین باشد، ولی ادبیات معاصر فارسی آن را کم و بیش تا چندی پیش نادیده گرفته بود. زندگینامه‌نویسی در سال‌های اخیر در ایران رونقی نسبی یافته ولی، به رغم علاقه طیف قابل توجهی از خوانندگان درون و برون مرزی به روایت شخصی، هنوز به جریان ادبی (یا سینمایی) تبدیل نشده است. و این مایه تعجب نیست... وقتی به نسل اندر نسل هشدار داده شده که «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» و جرم حلاج این بود که «اسرار هویدا می‌کرد» طبیعی است که رستگاری در نهان نگاه داشتن اسرار پنداشته شود.»

هرچند تذکره‌نویسی از قدیم در ادب ایران مرسوم بوده است و تذکره‌های فراوانی از گذشته به دست ما رسیده است، اما به جز مواردی محدود زندگی شخصی و خصوصی هنرمندان و شاعران مغفول مانده است. تقریباً می‌توان گفت که زندگی تمام این بزرگان در پرده ابهام است به جز برخی مانند زندگی مولانا جلال‌الدین بلخی که به لطف مریدانش امروزه بیشترین اطلاعات را درباره آن داریم. هرچند که آن هم با بسیاری از افسانه‌ها آمیخته شده است.

\*\*\*

بعضی نیز مرا متهم به این کردند که تو با این کار و با استفاده از نام این بزرگان و «کش رفتن» این مطالب از کتاب‌های دیگر، خواسته‌ای که خود به شهرت برسی! به این دوستان در اینجا می‌گویم که اگر فکر می‌کنید که شناسایی و تهیه و جمع‌آوری و تدوین و گاه تلخیص این مطالب کار ساده‌ای است و می‌توان با آن به شهرت رسید، چرا خودتان این کار را نکرده‌اید تا به قول خودتان به شهرت برسید؟

باید بگویم که باعث این کار، جز شوق خدمت به زبان و ادبیات و فرهنگ این سرزمین عزیز - که عمرم را صرف آن کرده‌ام نبوده است. اگر این شوق نبود نمی‌شد با وجود این همه مشغله‌های این روزگار وانفسا، یک تنه و تنها برای کسب شهرت این کار را انجام داد.

بعضی نیز، بجا و شایسته، خرده گرفته‌اند که هیچ نوآوری و خلاقیتی در این کار نیست. در جواب آنان نیز می‌گویم که آری، شاید خلاقیتی در این کار نباشد، اما این اثر می‌تواند پایه‌گذار خلاقیت برای کسانی باشد که اهل تحقیق در زمینه‌های مختلفی چون روانشناسی و جامعه‌شناسی و همچنین نوشتن رمان و فیلمنامه و داستان و غیره هستند که ما در آن، راه را برای آنان کوتاه کرده‌ایم.

\*\*\*

باری، نقل خاطرات از زندگی و اندیشه هنرمندان و شاعران، از کارهایی است که هرچند به ظاهر نشانه‌ای از خلاقیت در آن به چشم نمی‌آید، اما می‌تواند بهره‌مندی از خلاقیت هنرمندان و شاعران بزرگ را آسان‌تر نماید.

این کتاب اصولاً تاریخ خلاقیت شاعر است که با توجه به وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دوره زندگی او نوشته و تدوین شده است.

شاعران، فراتر از چارچوب شخص و خانواده و حتی جامعه قرار دارند و متعلق به همه هستند، و پرداختن به جزئیات و ناگفته‌های زندگی آن‌ها، تا جایی که به حرمت دیگران لطمه نزند، خالی از اشکال است.

همچنین باید بدانیم که خواندن مسائل و وقایع زندگی و حتی نامه‌های خصوصی هر صاحب هنری که در بین ما نیست، یاری‌های بی‌دریغ و غیر قابل انکاری به ما، در یافتن چگونگی خلق آثار هنرمند خواهد داشت. برای مثال تفسیر بسیاری از ابیات و اشعار حافظ بستگی به دانستن زندگی



خصوصی و اجتماعی او دارد، ولی چون چگونگی زیست و زندگی خصوصی او بر ما پوشیده است، هر کس در حد فهم خود به تفسیر اشعار او می‌پردازد و چه بسا که در این راه به بیراهه می‌روند.

چنانکه دکتر شفیمی کدکنی که شاهد احوالات و زندگی مهدی اخوان ثالث بوده است از مشاهده زندگی شاعری چون اخوان به فهم شعر حافظ رسیده است: «من اگر متجاوز از یک ربع قرن، زندگی او (اخوان) را، از نزدیک ندیده بودم و در احوالات مختلف با او نزیسته بودم، امروز فهم درستی از شعر حافظ نمی‌توانستم داشته باشم. اخوان مشکل شعر حافظ را، برای من حل کرد بی‌آنکه سخنی در باب حافظ یا توضیح شعرهای او [را] گفته باشد. من از مشاهده احوال و زندگی اخوان، متوجه این نکته شدم که چرا حافظ «خرقه زهد» و «جام می» (دو چیز متناقض) را «از جهت رضای او» با هم می‌داشته است.»<sup>۱</sup>

با خواندن این حکایت‌ها و ماجراها، بر ما معلوم می‌شود که مثلاً نیما یوشیج در چه حال و هوایی زندگی می‌کرده و طرز فکرش و نحوه برخوردش با مسائل زمانه‌اش چگونه بوده است و در نتیجه فلان شعرش - البته نه در همه موارد - اشاره به چه مسئله‌ای دارد یا چرا بعضی شعرهایش رمزگونه است.

وقتی به مطالعه زندگی خصوصی و وقایع حیات این هنرمندان و شاعران می‌پردازیم، گاه می‌بینیم که ذهن و زندگی این افراد همیشه درگیر تناقضی است که آنان را آزار می‌دهد. و جالب اینجاست که وجود همین تناقض باعث ادامه زندگی هنری آنان می‌شود و زمانی که این تناقض از بین برود هنر آنان نیز رو به افول می‌گذارد. عشق و نفرت یا حب و بغض توأمان، انگیزه و محرکی برای خلق آثار هنری و خلاقیت شعری در آنان می‌شود. - و شاید بیشتر از همه این تناقض را در زندگی فروغ فرخزاد

۱. شفیمی کدکنی و هزاران سال انسان. صفحه ۴۱۰.

می‌بینیم - هنگامی که ما جزئیات زندگی این بزرگان را می‌خوانیم و این‌گونه تناقض‌ها را در زندگی آنان می‌بینیم، به فهم درست‌تر و بهتری از شعر آنان می‌رسیم. از طرفی توجه ما به این نیز بوده است که با این شاعران به عنوان شخصی با تمام وجوه انسانی‌اش طرف باشیم، نه در مقام اسطوره که گام اول در بررسی چنین شخصیت‌هایی، کنار زدن هاله اسطوره‌ای آن‌هاست.

امید است خوانندگان این کتاب بتوانند بهره‌کافی از این مطالب بگیرند و بنده کمترین توانسته باشم قدمی کوچک در اعتلای فرهنگ سرزمینم برداشته باشم.

در پایان از جناب استاد سعید بیابانکی که منت بر من نهادند و تقریظ و مقدمه‌ای را بر این جلد از کتابم نوشتند تشکر می‌کنم و همچنین از آقای بیگی مدیر انتشارات فصل پنجم که زحمت چاپ و نشر این کتاب را بر عهده گرفتند و در این راه همیشه به بنده کمترین لطف داشتند کمال امتنان را دارم. در پایان نیز از خانم دکتر مریم سعادت‌ی سالم که با در اختیار قرار دادن منابع ارزشمند، از کتابخانه غنی خود، بنده را در کار تألیف این کتاب یاری‌های بی‌دریغ نمودند، کمال سپاسگزاری را دارم.

حسن مفاخری ۱۴۰۰/۴/۸

ما فاتحان شهرهای رفته بر بادیم  
با صدایی ناتوان تر زانکه بیرون آید از سینه  
راویان قصه‌های رفته از یادیم  
(مهدی اخوان ثالث)

# فروغ فرّخزاد



نام: فروغ الزمان فرّخزاد عراقی (اراقی)

تاریخ تولّد: دهم<sup>۱</sup> دی ماه ۱۳۱۳

زادگاه: تهران

آثار شعری: مجموعه شعرهای: «اسیر» - «دیوار» - «عصیان» -  
«تولد دیگر» - «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و چند داستان  
کوتاه.

تاریخ فوت: ۲۴ بهمن ۱۳۴۵

مدفن: گورستان ظهیرالدوله

---

۱. بعضی از منابع روز تولّد فروغ را هشتم (در شناسنامه‌اش هم «هشتم» ثبت شده است) و بعضی دیگر سیزدهم دی ماه نوشته‌اند. به تصریح خواهر فروغ یعنی پوران فرّخزاد - چنانکه در اولین حکایت مربوط به فروغ آمده است - تولّدش دهم دی ماه است.

## مختصری از زندگی و شعر فروغ فرخزاد

من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم

و این جهان به لانهٔ ماران مانند است

و این جهان، پُر از صدای حرکتِ پاهای مردمی است

که همچنان که تو را می‌بوسند

در ذهنِ خود طنابِ دارِ تو را می‌بافتند

در دهم دی ماه سال ۱۳۱۳ شمسی، از حاصل پیوند سرهنگ محمّد فرخزاد و توران وزیری تبار که زندگی مالی متوسطی داشتند، نوزادِ دختری چشم به جهان گشود. پدر و مادرش نام این نوزاد را فروغ‌الزمان نهادند که به حقیقت در طول عمر کوتاهش همچون فروغی در شعر معاصر ایران درخشید. تقدیر برای او چنین رقم زده بود که به عنوان بانوی شعرِ نوی ایران، همچون فروغی در شعر معاصر ایران بدرخشد.

فروغ فرخزاد پس از طیّ دورهٔ اوّل تحصیلات دبیرستان، به هنرستان کمال‌الملک رفت و در آنجا نقاشی و خیاطی را فراگرفت. فروغ در هفده سالگی با کاریکاتوریستی به نام پرویز شاپور ازدواج کرد که حاصل این ازدواج، پسری به نام کامیار بود؛ اما این پیوند بیش از پنج سال دوام نداشت.

او از سیزده یا چهارده سالگی شعر گفتن را با غزل ساختن آغاز کرد، اما آن شعرها را هرگز چاپ نکرد.

فروغ در ۲۳ سالگی یعنی در سال ۱۳۳۶ سفری به ایتالیا و آلمان کرد. رهاورد این سفر، سفرنامه در دیاری دیگر است که بعد از سفرش، و در

تهران آن را به نگارش درآورد.

فروغ در شهریور ۱۳۳۷ به واسطه رحمت الهی و سهراب دوستدار، که با محافل ادبی و هنری تهران محشور بودند، به ابراهیم گلستان معرفی شد تا برای او در سازمان فیلم‌سازی خود کاری در نظر بگیرد. در آن ایام، گلستان گروهی از هنرمندان و شاعران و نویسندگان، از جمله مهدی اخوان ثالث، نجف دریابندری، ایرج پزشک‌نیا و کریم امامی را در سازمان خود گرد آورده بود و از ذوق و طبایع متمایز آن‌ها در ساختن فیلم و ترجمه متن گفتار فیلم‌های مستند، استفاده می‌کرد. به هر حال آشنایی با گلستان تأثیر بسیار مثبتی در فروغ گذاشت.<sup>۱</sup>

سال ۱۳۳۸، سفری تحقیقی درباره سیر تهیه یک فیلم به انگلیس کرد و سال بعدش، فیلم کوتاه *خواستگاری* را برای مؤسسه فیلم ملی کانادا ساخت که خودش هم در آن بازی کرد.

در سال ۱۳۴۰ در گلستان فیلم، قسمت دوم فیلم *مستند آب و گرما* را تهیه و در ساختن فیلم *موج و مرجان و خارا*، ابراهیم گلستان را یاری کرد. او همچنین در همین سال یک فیلم یک دقیقه‌ای درباره صفحه نیازمندی‌های کیهان ساخت.

در سال ۱۳۴۱، فیلم *خانه سیاه است* را در جذام‌خانه تبریز ساخت. او برای ساختن این فیلم با جذامیان آنجا همنشینی کرد و بر سر سفره آن‌ها نشست و دست به زخم‌هایشان کشید و در آخر هم فرزندی از آن‌ها به نام حسین را به پسرخواندگی خود قبول کرد و او را با خود به تهران آورد. این فیلم عنوان بهترین فیلم مستند از فستیوال ابرهاوزن را به خود اختصاص داد.

۱. فروغ در قسمتی از نامه‌ای که به برادرش فریدون نوشته است، درباره فیلم‌سازی‌اش گفته است: «نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه سناریو نوشتم که یک فیلم بسازم، ولی می‌ماند برای سال بعد. می‌ترسم که زودتر از آنچه فکر می‌کنم بمیرم و کارهایم ناتمام بمانند... ولی فعلاً می‌سازم - چه می‌شود کرد؟ مگر می‌شود دنیا را پاره کرد و از تویش خوشبختی را درآورد - همین است که هست.» (جاودانه زیستن، در اوج ماندن، صفحه ۱۲۷)

سال بعد، او در نمایش شش شخصیت در جستجوی یک نویسنده، اثر لوئیجی پیراندلو که به کارگردانی پری صابری در تهران بر روی صحنه نمایش آمد، بازی کرد.

در سال ۱۳۴۳ با ابراهیم گلستان در تدوین فیلم خشت و آینه همکاری کرد و سال بعد، یونسکو یک فیلم سی دقیقه‌ای از زندگی او تهیه کرد و برناردو برتولوچی، کارگردان مشهور ایتالیایی هم یک فیلم پانزده دقیقه‌ای از او ساخت.

فروغ در سال ۱۳۴۵، یعنی آخرین سال زندگی اش برای بار دوم سفری به ایتالیا کرد و در فستیوال فیلم مؤلف در شهر پزارو شرکت کرد.

مقام فروغ به عنوان یک سینماگر، اگرچه به بلندی مقام شاعری او نیست، اما چهره او را درخشانتر ساخته است، به ویژه اینکه با نمایش فیلم «خانه سیاه است» درخشش چهره او در آن سوی مرزها نیز خیره کننده بوده است.

از فروغ چند داستان هم به جا مانده است.

اما فروغ فرخزاد در شعر، با مجموعه «اسیر» آغاز می‌کند، با «دیوار» و «عصیان» ادامه می‌دهد، تا به مجموعه «تولد دیگر» می‌رسد که آغاز مجدد، و نقطه عطف شاعری اوست. فروغ سه سال پس از انتشار «تولد دیگر» در تصادف رانندگی از دنیا رفت. به هنگام مرگ ۳۲ سال داشت. پس از مرگش «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که پیش‌تر در نشریه‌های آن زمان به چاپ رسیده‌اند، منتشر شد.

شعر فروغ در آغاز، به ظاهر، فرق چندانی با معاصران چهارپاره‌نویس نداشت. حتی از لحاظ «فنی» از آنها ضعیف‌تر هم بود. اما دو تفاوت در عمق خود با آنها داشت که همان صمیمیت در بیان و همچنین

جستجوگری و ولع آموختن است. در این دوران، شعر برای او جوششی درونی است که از یک سو حاصل خواننده‌های او از شعرهای کلاسیک فارسی است و از سوی دیگر نتیجه تأثیرپذیری او از چهارپاره‌نویسی باب روزه در «دیوار»، پرسش‌های او بیشتر عیان می‌شوند، و ادامه می‌یابند تا «عصیان» که به پرسش‌هایی خیامی می‌رسند، گرچه این دفتر - از آنجا که در همجواری خیام رنگ می‌بازد - پروژه‌ای شکست خورده است، اما همچنان نشانگر شتاب شاعر و شعر اوست. فروغ در «تولدِ دیگری» و پس از آن در «ایمان بیاوریم به...» شتابی را در رشد خود به نمایش می‌گذارد که اعجاب‌آور است و بی‌سابقه. مشخصه‌ای که تمام این شعرها را به هم پیوند می‌دهد جستجوگری و صمیمیت است.

فروغ صراحت دارد، هر چیزی را همان‌گونه می‌نامد که هست، از به کار بردن کلمه‌های «ممنوعه» نمی‌هراسد، به کلمه‌هایی که در سنت شعری ما مَهر غیر شاعرانه خورده‌اند، اجازه ورود به شعر را می‌دهد. با شتابی غریب به جایی می‌رسد که در وزن نیمایی تصرف می‌کند و بیش از هر شاعر دیگری در شعر، به زبان گفتار نزدیک می‌شود.

فروغ قادر است احساسات طبیعی و روزمره خود را در باب انتظار، ملال، بیماری، دغدغه، تماشای طبیعت، و مانند این‌ها، به کیفیتی «برتر» و شاعرانه تبدیل کند.

فروغ خود را در شعر با یکی از بحرانی‌ترین مفاهیم عصر ما، یعنی «عشق» درگیر می‌کند. ساختن «شعر اروتیک» و «عاشقانه» در عصر ما از دشوارترین‌هاست. فروغ هرچه بیشتر از موضوع شعرش فاصله می‌گیرد و به نیروی زبانی شعر اجازه فرارفتن از «من» شاعر را می‌دهد، در عاشقانه‌هایش موفق‌تر است. فروغ، زمان را دریافته است. در این هنگام، بیشتر نوعی «بی‌زبانی»، نوعی «سکوت گویا» جای آن ویتترین شخصی را می‌گیرد. این امر هیچ تناقضی با صراحت نثرگونه شعرهای واپسین



فروغ ندارد. او آن قدر همه چیز را عریان می کند که دیگر «عریانی»، خود به یک «ناشناخته»، به یک «معضل» تبدیل می شود؛ معضلی که شاعر باید به آن پاسخ گوید.

«عشق» در شعر فروغ فقط یگانگی دو جنس نیست، پرسش بزرگ او نیز هست. چشم تیزبین و ذهن چابک فروغ از گسست رابطه های انسانی در جهان امروز و در جامعه ما، شعر عاشقانه ای را می سازد که در تمام تاریخمان بی سابقه است. او همچون یک کودک که می خواهد با حواس و جسم خود همه چیزی را کشف کند، به جهان می نگرد؛ هیچ چیز برایش از پیش شناخته شده نیست، حتی جسمش. در تمام تاریخ شعر ما هیچ کس بدین گونه به جسم و جان خود همچون پیکره ای واحد ننگریسته و در پی کشف آن برنیامده است، و نیز هیچ کس تاکنون مثل او به ستایش تن - در عصر غیبت جسم - برنخاسته است. این توانایی را فقط در یک انسان مدرن متعلق به عصر جدید - همچون فروغ - می توان یافت که بدون شرم و بیزاری، در جسم خود و در کارکردهای آن بنگرد و توانایی های آن را دریابد، بی آنکه سرگیجه بگیرد و تعادل روانی خود را از دست بدهد.

فروغ به ما می آموزد که به جنسیت و رابطه جنسی به گونه ای سالم و خردمندانه بیندیشیم. او تنها کسی در شعر ماست که می تواند «جنسی» فکر کند. او به دنبال نوعی هماهنگی و یگانگی بین فکر و فعل جنسی است، چیزی که فرهنگ مردانه ما در مجموع خود هیچ گاه به آن نیندیشیده بی آنکه به ورطه هرزه گویی و خوار شمردن جسم بغلند.

حسن غریبگی و تنهایی در شعر فروغ حسی واقعی است که او را بی وقفه به جستجوی «دیگری» می کشاند. می رود و تنها باز می گردد. بدین گونه از شعر او صدای «پرخاشجو»ترین، «اندوهناک»ترین و «تنها»ترین شاعر ایران به گوش می رسد. شعر او شعری است «نفسگیر»

که می‌تواند سلامتی کسانی را که نمی‌خواهند خواب‌های شیرینشان آشفته شود به خطر بیندازد؛ شعری که جسم‌های بیمار، مغزهای علیل، رؤیاهای ساختگی، نفرت‌های واقعی، و ناتوانی‌ها و حقارت‌های ما را با نمای درشت، لحنی صمیمانه اما صریح در برابرمان قرار می‌دهد.

شعرهای واپسین او را نمی‌توان «زیبا» - صفتی که در میان ما برای سنجش شعر مرسوم است - نامید. شعر او شعری است «تکان دهنده»، «مؤثر»، «در حال انفجار» و گاه «دهشتناک»، ولی نه همیشه «زیبا».

دکتر شفيعی کدکنی دربارهٔ فروغ و شعرش گفته است: «فروغ نمایشگر روشنفکر آوانگارد طراز اول چهل پنجاه سال اخیر ایران است با همهٔ خصلت‌هایی که یک روشنفکر دارد، با همهٔ نقاط مثبت منفی. همه چیز، همه چیز در شعر فروغ لرزان است. او هیچ وقت نمی‌گوید: مضطربم. او «اضطراب» را به شما نشان می‌دهد.»<sup>۱</sup>

خصیصه‌ای که در شعر فروغ از همه بارزتر است، زنانه بودن شعرهای اوست. فروغ اولین شاعر زنی است که احساسات زنانه را در شعر خود وارد می‌کند؛ به این معنی که مثلاً وقتی شعری از پروین اعتصامی به دست ما می‌رسد و ما نمی‌دانیم که آن شعر از کیست، با خواندن آن پی به زن بودن شاعر نمی‌بریم، در حالی که هر یک از شعرهای فروغ را اگر بخوانیم و ندانیم که شاعرش کیست، درخواهیم یافت که شاعر آن به طور قطع و یقین، زن است.

از زاویه دید مخالفان نقد اجتماعی، اگرچه تأکید بر محرومیت در اشعار پروین اعتصامی اشاره به محرومیتی اجتماعی است، در اشعار فروغ، محرومیت از جنبهٔ عاطفی و احساسی بیان شده است، و به تعبیر دیگر اشعار فروغ، جلوهٔ زبان و صدای ویژهٔ زنان در ادبیات فارسی است، و

۱. قسمتی از مقالهٔ دکتر محمدرضا شفيعی کدکنی با نام: «فروغ در مرکز دورهٔ چهارم شعر معاصر» به نقل از: جاودانه زیستن، در لوج ماندن، صفحهٔ ۲۲۸.

شعر فارسی پیش از فروغ هیچ شاعر زنی به خود ندیده است که عاشقانه از مرد سخن بگوید؛ زیرا پیش از او، تاریخ مذکر بر فرهنگ و اجتماع ما حاکم بوده است.

اندیشیدن به مرگ و زوال، فکر غالب شعرهای او است؛ اما مرگی که او از آن سخن می‌گوید، به معنی پایان همه چیز نیست؛ بلکه شروع زندگی دیگری است. او همیشه می‌خواست از مرز زمان بگذرد و پا را فراتر از زمان بگذارد. این پیام او در آخرین سطرهای شعر تولدِ دیگری به طور آشکاری مشاهده می‌شود.

او به همراه شاملو، اخوان ثالث، سهراب سپهری و... تکامل بخش شعر نو بود و اگر اجل مهلتش داده بود، شاید تحول بیشتری در شعر معاصر پدید می‌آورد.

فروغ در یکی از پرچالش‌ترین ادوار تاریخ ایران می‌زیست. واکنش به اشعار او هم متضاد بوده و هست. گاهی گروهی از سر تحسین و شیفتگی و گاهی هم گروهی با عناد و انزجار او را موضوع کنجکاوی‌های خود قرار می‌دهند. زندگی خصوصی فروغ کالایی پُرخریدار است که می‌توان از آن برای درک بهتر اشعارش بهره گرفت.

صد حیف که فروغ درست در هنگامی که اوج می‌گرفت و شعرش به کمال خود نزدیک بود، در نیمه راه زندگی، دنیای فانی ما را بدرود گفت. تاریخ مرگش ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ و آرامگاهش در قبرستان ظهیرالدوله شمیران است.<sup>۱</sup>

---

۱. مسیروس طاهباز درباره مرگ فروغ گفته است: «بعد از ظهر دوشنبه ۲۴ بهمن این سال (۱۳۴۵) در یک حادثه رانندگی به خاطر نجات جان کودکان دبستان شهریار که در ماشین از روبه‌روی او می‌آمدند، جان خود را از دست داد.» (زندگی و هنر فروغ فرخزاد، زنی تنها، صفحه ۷۳)